آسیب‌های «جمهوری اسلامی» از نگاه امام خمینی

مقدمه

نظام جمهوری اسلامی بر آمده از افکار بلند امام خمینی است و آسیب‌های آن نیز از سوی آن مرد الهی پیش بینی‌شده است. از این رو، اگر اینک پس از بیش از چهاردهه حیات این نظام بناباشد آسیب‌شناسی در باره آن صورت گیرد، طبیعی است جدی‌ترین آسیب‌شناسی نیز باید از نگاه بنیان‌گذار این نظام صورت گیرد تا صورت دقیق‌تری پیدا کرده، راهکار مقابله با آن نیز روشن گردد. از این رو، با مراجعه به سخنان ایشان، موارد آسیب‌زا و حتی‌المقدور راه‌های حل آن نیز تبیین می‌گردد.

نقش عوامل پیدایش، در آسیب‌ها

به نظر می‌رسد بهترین راه برای آسیب‌شناسی جمهوری اسلامی، بررسی عوامل پیدایش انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن است. روشن است عواملی که موجب خروش یک ملت برای براندازی یک نظام پوسیده شده است، در واقع آرزوهای آن ملت برای نظام مطلوب آینده است و به هر میزان به آن آرزوها آسیب برسد، آسیب نظام آینده نیز به شمار می‌رود. برخی از مهمترین عواملی که موجب براندازی نظام شاهنشاهی شده بودند به قرار زیرند.

الف) روگردانی از اسلام. عمده‌ترین اشکال امام خمینی به رژیم پهلوی آن بود که احکام نورانی اسلام، نه تنها در آن رژیم جایگاه درخوری ندارد، بلکه اسلام ستیزی نیز در دستور کار رژیم پهلوی قرار دارد. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «سبب اصلی قیام مردم کشور، شخص شاه و رژیم اوست، این پدرش و خود اوست که طی پنجاه و پنج سال، اولاً، با اسلام باکینه توزی دشمنی کرده‌اند و در هدم اسلام به عنوان حافظ آزادی و استقلال کشور کوشیده‌اند (صحیفه امام، ۳۵۷/۴). ایشان در این باره می‌افزاید: «اسلام دینی است که هم سیاست دارد و هم اموری که مربوط به غیر سیاست است. و شاه که ما با او مخالف هستیم، هم با سیاست اسلامی مخالف است، که سیاست مملکت هم همان است، و هم با امور مذهبی. و ما به این هر دو جهت با شاه مخالف هستیم. هم نسبت به مذهب تعدیات و جسارت‌هایی کرده است و هم نسبت به مملکت خیانت‌هایی در طول تاریخ زندگیش کرده است. و بدین جهت همهٔ مردم ایران با او مخالفند (همان، ۱۷۰/۵). بنا بر این، نگاهشان این بود که اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات پیدا کند، باید این دودمان پهلوی را از قدرت پایین بیاوریم و اساساً استعمار انگلیس دودمان پهلوی را در ایران به قدرت رساندند تا به دست آنها هم اسلام را از میان ببرد و هم ایران را به روز سیاه بنشاند. از این جا بود که امام آرزو می‌کرد «امیدوارم که این حکومت اسلامی به آن معنایی که در صدر اسلام، پیغمبر اسلام می‌خواسته است به آن معنا تحقق پیدا بکند، تا اینکه همه مسلمین و همه اهالی محترم مملکت ما با سعادت و سلامت در دنیا و آخرت باشند» (همان، ۵۳۶/۱۰).

بنا براین، در نظام مطلوب امام خمینی با نام «جمهوری اسلامی» هر چه اعتنا به دین بیشتر و احکام اسلام بیشتر و صحیح‌تر پیاده گردد، محبوب‌تر است و هر چه دوری از اسلام واقعی بیشتر و رو آوردن به شعارها و سطحی‌نگری در دین و یا خرافه‌گرایی، افزون‌تر گردد، آسیب این نظام هم بیشتر است و در نهایت نیز موجب فروپاشی در در کشور اسلامی می‌گردد. امام با هشدار به دولت‌ها در این باره می‌گویند: «دولتها از سرنوشت محمد رضا پهلوی عبرت بگیرند، از پشت کردن به اسلام عبرت بگیرند. پشت کردن به اسلام و رو آوردن بر اجانب، همین عاقبت را دارد. (همان، ۳۱۷/۶).

در این راستا، توجه به این نکته نیز لازم است که از دیدگاه امام خمینی، هر حکومتی که مشی اسلامی را در همه زمینه‌ها مراعات نکند و محتوای آن اسلامی نباشد طاغوت است. امام مفهوم طاغوت را در برابر حکومت عدل اسلامی قرار داده و می‌فرمایند: «ما امیدواریم که با پیوستن به هم بتوانیم این طاغوت‌ها را تا آخر از بین ببریم و به جای آن یک حکومت عدل اسلامی که مملکت ما برای خودمان باشد و همه چیزمان به دست خودمان باشد» (همان، ۱۰۱/۶). زیرا در نگاه ایشان، ممکن است محتوای حکومتی به ظاهر اسلامی باشد، ولی چهره‌ای که از اسلام ارائه می‌شود چنان واژگونه و دور از واقعیت باشد که دل‌های پاک و توده مردمان به آن رغبت نکنند. وارونه نشان دادن چهره اسلام یکی از آسیب‌های تهدید کننده نظام اسلامی است که امام درباره آن هشدار می‌دادند، زیرا کنار گذاشتن ظاهر اسلام به ویژه در نظامی با نام اسلام، در ایران ناممکن است ولی وارونه به تن نمودن آن آسان است. وانگهی اگر اسلام وارونه به تن شود نه تنها نظام ضربه می‌بینند که از دیدگاه امام، مکتب (اسلام) نیز متضرر می‌گردد: «اگر روحانیون که در رأس

***امام خمینی از کلیه مسئولان به ویژه روحانیون متواضعانه می‌خواهند برای حفظ نظام جمهوری اسلامی از تجمل‌گرایی و زرق و برق دنیا بپرهیزند**

جامعه هستند روی موازین مقررات به طور دقیق عمل نکنند، اگر دولت به طور دقیق عمل نکند... و اعمالشان را تطبیق ندهند با اسلام، یک صورت قبیحی از اسلام در خارج منعکس می‌شود... الآن یک تکلیف بسیار بزرگی به عهده همه ماست، من یک طلبه هستم این تکلیف را دارم، آقایان [روحانیون] این تکلیف را دارند، سایر قشرها هم دارند، که کوشش کنیم وجهه اسلام را آن طور که هست نمایش بدهیم، نه آن طوری که خلفایی مثل معاویه و یزید... جلوه می‌دادند... و اسباب این می‌شد که یک وقت وجهه اسلام را در دنیا دگرگون کنند (همان، ۳/۸).

امام خمینی نگران بود که «اگر خدای نخواسته ما پیروز بشویم به این معنا که آن دسته‌ای از ظالمها که بودند و آن دسته‌ای از چپاولگران که بودند بیرون کردیم، لکن به جای آنها یک دسته ظلمه دیگری با یک محدودیت خاص و چپاولگری‌های دیگری با یک محدودیتی به جای او نشست، این موجب این می‌شود که مکتب ما در دنیا منعکس بشود که مکتب درستی نبوده، شکست در مکتب واقع بشود، آن شکستی که جبران نمی‌تواند بپذیرد (همان، ۲۷۲/۸). از نظر ایشان: «الآن ما همه مکلفیم حالایی که جمهوری اسلامی شد ما هم اسلامی باشیم، اگر بنا شد جمهوری اسلامی باشد

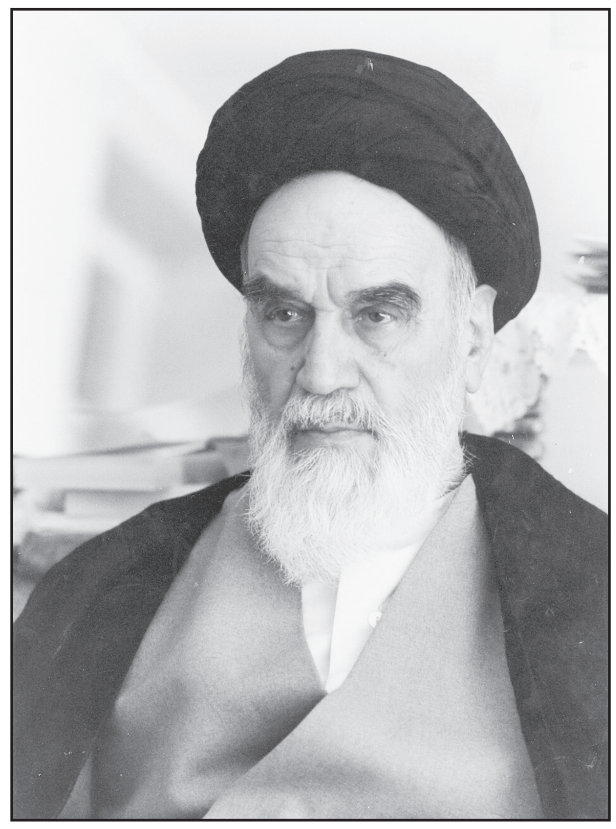

اما ماها دیگر اسلامی نباشیم حکومت اسلام نیست. اگر بنا شد که جمهوری اسلامی باشد پاسبان‌هایش اسلامی نباشند، خدای نخواسته دادگاه‌هایش اسلامی نباشند، وزارتخانه‌هایش اسلامی نباشند، این حکومت طاغوتی است به اسم اسلام، همان طاغوت است (همان، ۴۱۷/۸).

امام خمینی از تبدیل شدن جمهوری اسلامی به حکومت طاغوتی نگران بوده و آن را یکی از آسیب‌های عمده انقلاب برشمرده‌اند: «طاغوت برای خاطر این که پسر کِی بود و نوه کِی بود که نبود، برای اعمالش بود، اگر اعمال ما هم یک اعمال طاغوتی باشد، برای خود باشد، نه برای ملت، دعوا بکنیم سر خودمان، نه برای مصالح ملت، این همان طاغوت است، منتها به یک صورت دیگری در آمده، اما طاغوت است. طاغوت هم مراتب دارد، یک طاغوت مثل رضاخان و محمدرضا، و یک طاغوت هم مثل کارتر و امثال آنها است، یک طاغوت هم مثل ماهاست (همان، ۲۰۰/۱۳).

ب) استبداد و سلب آزادی مردم. یکی از عمده‌ترین مشکلاتی که رژیم پهلوی در ایران به وجود آورده بود، ایجاد جامعه‌ای بسته و حکومتی مطلقه بود. جامعه‌ای که در آن مشارکت فکری و عملی وجود نداشته و همه چیز بر اساس میل فردی اداره می‌شد و آزادی در تمامی ساحت‌ها معنایی نداشت؛ جامعه‌ای که انتخابات و رقابت در عرصه اجتماع و سیاست بازیچه‌ای بیش نبود و طایفه گرایی جایگزین مشارکت جمعی شده بود و فرهنگ سیاسی مردمش پر بود از فرهنگ حذف و ترس و خشونت. در چنین شرایطی امام خمینی، یکی از عوامل عمده انقلاب را، استبداد و اختناق شاهنشاهی و شیوه حکومتی شاه می‌دانند و می‌گویند: «یکی از [عواملی] که موجب پیروزی شماها شد همین زیادی ظلم و زیادی اختناق که این اختناق وقتی زیاد شد، انفجار از آن پیدا می‌شود. دنبال یک اختناق طولانی هی عقده‌ها زیاد می‌شود و منتظرند که یک صدایی درآید، ... فریاد درآید، دیگران دنبالش بروند. اینکه در این پیروزی همه ایران با هم مجتمع شدند و همه با هم همصدا شدند و گفتند «ما این رژیم را نمی‌خواهیم» و «اسلام را می‌خواهیم» برای این بود که اینها از رژیم هر چه دیده بودند بد دیده بودند، هر چه دیده بودند ظلم دیده بودند (همان، ۴۴۴/۸). «ملت ما از همه آزادیها محروم بود. کشور ما از استقلال صحیح محروم بود. ملت ما از این مظالم به جان آمد و قیام کرد- یک قیام اسلامی بزرگ» (همان، ۲۱۶/۶). «مردم ایران که قیام کرده‌اند برای یک مطلب واضحی است که همه بشر قبولش دارد که آزاد باید باشد نباید هی در حبسش کنند، نباید جلویش بگیرند که حرف نزن! بیخ گلویش را فشار بدهند که نباید یک کلمه حرف بزنی! قلمش را بشکنند که نباید بنویسی! قلمها را اینها شکستند؛ قدمها را شکستند در این پنجاه سال. حبسها پر بود از اشخاصی که آزادی می‌خواستند در این پنجاه سال. حالا قیام کرده‌اند و حقوق واضح ملی خودشان را، آنکه از حقوق بشر است و از اولین حقوق بشر است. آزادی، استقلال، حکومت عدل، این را می‌خواهند مردم (همان، ۲۰۲/۵).

روشن است که فروپاشی ظلم و اختناق، یک قانون و فرایند است و یک استثناء محسوب نمی‌گردد و به عناوین حکومت‌ها هم بستگی ندارد، بلکه هر حکومتی که سلب آزادی‌های مردم را پیشه خود سازد، به همان سرنوشتی دچار می‌شود که رژیم پهلوی شده است. امام خمینی نیز به همه حکومت‌ها در این زمینه هشدار می‌دهند و می‌فرمایند: «حکومت‌ها باید عبرت بگیرند از این وضعی که در ایران پیش آمد و بدانند که وضع برای این بود که محیط اختناق به طوری پیش آوردند که اختناق انفجار آورد (همان، ۸۷/۸).

بنابراین، یکی از ستون‌های نظام اسلامی در اندیشه امام، «آزادی» است و از نظر ایشان هر حکومتی که میل به استبداد کند، طاغوت است، زیرا خلاف موازین اسلامی عمل کرده است: «اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طوری رأی داد، ما هم از آن تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان یک چیزی را تحمیل کنیم (همان، ۳۴/۱۱). آزادی سیاسی در اندیشه امام خمینی به حدی است که فرمود: «هر فرد از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده بدهد. در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظیفه اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است» (همان، ۴۰۹/۵).

البته با همه اهمیتی که امام برای آزادی قائل است، آزادی را ملازم با قانونمداری و به عبارت عام‌تر «نوعی محدودیت» می‌دانند. آزادی در چارچوب مجاری قانونی معنا پیدا می‌کند و به مفهوم «هرج و مرج» و «دلبخواه» نیست. از دیدگاه امام، هرج و مرج منجر به استبداد می‌گردد، یعنی از دل «آنارشیسم»، «خودکامگی» و «استبداد» متولد می‌گردد. همچنان که استبداد رضاخانی از درون کشمکش‌های طولانی و هرج و مرج پس از انقلاب مشروطه تولد یافت، و مردم نیز استبداد را به هرج و مرج ترجیح می‌دهند.

از نگاه از آنجا سرچشمه می گیرد که امام خمینی علیرغم آن که بر آزادی تأکید دارد از سوی دیگر، یکی از آسیب‌های مهم نظام اسلامی را سوء استفاده از آزادی دانسته و تذکر می‌دهند شکر نعمت آزادی حفظ حدود آن است و اگر حدود آن حفظ نشود ممکن است به حالت سابق برگردیم: «اگر خدای نخواسته آزادی را صرف کردیم بر خلاف مسیر ملت و

***امام خمینی: حکومت‌ها باید عبرت بگیرند از این وضعی که در ایران پیش آمد و بدانند که وضع برای این بود که محیط اختناق به طوری پیش آوردند که اختناق انفجار آورد**

اسلام، حالا که آزاد شدیم خودمان را به هرج و مرج بکشیم... حالا که آزاد هستیم بر خلاف نظامات اسلامی و بر خلاف نظامات ملی عمل کنیم، هرج و مرج به پا کنیم، تحت هیچ قاعده نباشیم، تحت هیچ یک از قواعد اسلامی و ملّی نباشیم، اگر این طور باشد آزادی را سلب کردیم بر خلاف مسیر ملت و بر خلاف مسیر اسلام (همان، ۳۸/۸).

ج) دوری از مردم. رژیم شاهنشاهی به دلیل ویژگی‌هایی که بیان شد، از پایگاه مردمی برخوردار نبود. طبیعت وابستگی و اتکا به ذخایر زیرزمینی، موجب پیدایش دیوار بلند بی‌اعتمادی میان مردم و حکومت وابسته شده بود، به طوری که شاه تا آخر به اهمیت مردم پی نبرده و انقلاب ایران را با توطئه خارجی تبیین می‌کرد. بر خلاف شاه که با ارائه نظریه «توطئه» ناآگاهی خویش را تئوریزه نمود، از دیدگاه امام بیگانگان هیچ نقشی در پیدایش انقلاب نداشتند. به عقیده امام قدس‌سره: اگر پایگاه داشت این مرد (شاه) بین مردم، اگر نصف قدرتش را صرف کرده بود برای ارضای مردم، هرگز این قدرت به هم نمی‌خورد هرگز مخالفت با او نمی‌شد لکن مع الأسف همه قدرتش را روی هم گذاشت بر ضد مردم (همان، ۵۱۷/۷). از نظر ایشان در این نظام: «فقط آن رده‌های بالای ارتش و قوای انتظامی، باقی را دیگر به هیچ نمی‌گرفتند، نه ادارات و نه ارتش، آن رده‌های پایین، نه مردم و نه بازار و نه مسجد و نه روحانیت و نه دانشگاه، هیچ یک را به حساب نمی‌آوردند. اینها، چیزی نمی‌دانستند اینها را، و بزرگ‌تر خطای اینها همین بود که ملت را چیزی نمی‌دانستند ملت همه با هم شدند برای این که همه ناراضی بودند» (همان، ۴۵۷/۱۱).

علاوه بر عوامل سیاسی، یکی از مهمترین اسباب جدایی مردم از رژیم پهلوی، تجمل گرایی افراطی بود. همچنان که ابن خلدون خاطر نشان می‌سازد، تجمل‌گرایی از عوامل عمده شکست حکومت‌ها و به سستی گراییدن «عصبیت» است. امام خمینی نیز تجمل‌گرایی را یکی از آسیب‌های عمده به شمار آورده و در تحلیل گرایش مردم به روحانیت و سپردن رهبری انقلاب به ایشان می‌گویند: «آن چیزی که مردم از ما توقع داشته و دارند و به واسطه آن دنبال ما و شما آمده‌اند و اسلام را ترویج نموده و جمهوری اسلامی را به پا کردند و طاغوت را از میان بردند، کیفیت زندگی اهل علم است. اگر خدای نخواسته مردم ببینند که آقایان وضع خودشان را تغییر داده‌اند، عمارت درست کرده‌اند و رفت و آمدهایشان مناسب شأن روحانیت نیست و آن چیزی را که نسبت به روحانیت در دلشان بوده است از دست بدهند، از دست دادن آن همان و از بین رفتن اسلام و جمهوری اسلامی همان (همان، ۳۱۷/۱۹). از نظر امام: «هر چه بروید سراغ این که یک قدم بردارید برای که خانه‌هاتان بهتر باشد، از معنویتتان به همین مقدار، از ارزش‌تان به همین مقدار کاسته می‌شود» (همان، ۲۵۲/۱۹).

از این رو، امام خمینی از کلیه مسئولان به ویژه روحانیون متواضعانه می‌خواهند برای حفظ نظام جمهوری اسلامی از تجمل‌گرایی و زرق و برق دنیا بپرهیزند: «من متواضعانه و به عنوان یک پدر پیر از همه فرزندان و عزیزان روحانی خود می‌خواهم که در زمانی که خداوند بر علما و روحانیون منت نهاده است و اداره کشور بزرگ و تبلیغ رسالت انبیا را به آنان محول فرموده است، از زیّ روحانی خود خارج نشوند و از گرایش به تجملات و زرق و برق دنیا که دون شأن روحانیت و اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران است، پرهیز کنند، که هیچ آفت و خطری برای روحانیت و برای دنیا و آخرت آنان بالاتر از توجه به رفاه و حرکت در مسیر دنیا نیست» (همان، ۳۴۲/۲۰). در اندیشه امام، اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی این است که زندگی متولیان امور جامعه متفاوت از توده مردم بوده و دارای امتیازات ویژه‌ای باشند و با سوء استفاده از مقام، ثروت‌اندوزی کنند و یا در زندگی روزانه امتیازی برای خود قائل شوند. ملاک تشخیص نیز عدم تفاوت زندگی بعد از حاکمیت قشر حاکم با قبل از حکومت است و داوران تشخیص این امر نیز توده مردم هستند؛ از این رو توصیه می‌فرمایند: «یک وقت کاری نشود که ملت‌ها و دیگران کار را تعیّب کنند به این که شما دستتان نمی‌رسید. حالا که دستتان رسید شما هم همان هستید» (همان، ۲۷۰/۱۲). الگوی مورد نظر امام برای حکومت اسلامی، جهت مصون ماندن از گرایش به اشرافی‌گری، حکومت علوی است: همان روزی که بیعت کردند با حضرت امیر به خلافت، آن هم خلافتی که دامنه‌اش این قدر زیاد بود، همان روز بعد از این که بیعت تمام شد، ایشان بیل و کلنگش را برداشت، رفت سراغ آن کاری که می‌کرد (همان، ۱۷۹/۴).

تربیت در سیره عملی پیامبر اکرم(ص)

جذابیت روحانی، عرفانی و معنوی فرستادگان الهی به قدری والاست که امروزه هرگاه اندیشمندان اسلام شناس، قطره‌ای از سیره تربیتی و اخلاقی آن بزرگواران را در کام تشنگان راه حقیقت می‌ریزند، آنان را مجذوب ساخته و جویندگان حق و حقیقت را گرد انبیا و اولیاالله جمع می‌نمایند. علاوه بر این، محبّت و ارادت به انبیا و اولیای الهی اختصاص به مسلمانان ندارد. در میان سایر ادیان هم، اندیشمندان زیادی هستند که احادیث و روایات فراوانی در زمینه سیره علمی و عملی و فضایل فرستادگان خدا و ائمه اطهار(ع) و به خصوص پیامبر اکرم(ص) را گردآوری و بررسی نموده و انتشار ساخته‌اند. به این لحاظ، در ذیل سه ویژگی از خصوصیات و فضائل اخلاقی- عملی و سیره تربیتی پیامبر اکرم(ص)، که بیش از همه برای روحانیان و راهنمایان جامعه دینی لازم است بررسی می‌شود.

الف) تربیت معنوی

تربیت، دارای زمینه‌ها و ابعاد مختلفی، چون؛ معنوی، عاطفی، اجتماعی، فردی و... است. از مهمترین ابعاد تربیت، تربیت معنوی است که به عقیده اکثر اندیشمندان تربیتی، پرورش این بعد پایه و اساسی بر همه ابعاد دیگراست. این ویژگی جوهره اساسی رفتار و منش فرد دیندار به ویژه راهنمای معنوی مردم را تشکیل می‌دهد و به عنوان مهمترین عامل در ایجاد تمایز تربیت دینی از دیگر حوزه‌های تربیتی مطرح می‌گردد. محور اصلی در تربیت معنوی، «خدا» است و منظور از خدامحوری، جهت‌گیری همه اعمال و رفتارهای انسان در راستای ملاک‌ها و معیارهای الهی است. این نوع تربیت که شامل پرورش بعد معنوی انسان و فراهم‌نمودن زمینه ارتباط انسان با خداوند و در نهایت پرورش انسان برای رسیدن به قرب الهی است، بسیار مورد تأکید انبیا و ائمه اطهار(ع) بوده است و آن بزرگواران در تمام صحنه‌های زندگی بیشترین اهمیت را به پرورش بعد معنوی انسان می‌دادند.

از بزرگترین ثمرات ایمان و تربیت معنوی، دستیابی به آرامش دل و روان آدمی است: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ. أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آنان که ایمان آورده‌اند دل‌هایشان به یاد خداوند آرام گیرد. همانا با یاد خداوند دل‌ها آرام می گیرد».

با بررسی دیدگاه پیامبر اکرم(ص)، می‌توان استنباط نمود که قبل آموزش آداب و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی، باید انسان‌ها با نکات معنوی و تربیت دینی آشنا شوند. این شیوه علاوه بر این که آدمیان را با مبدأ حقیقی جهان آفرینش مرتبط می‌سازد؛ در آنان روحیه اعتماد به نفس و نیروی استقامت و پایداری در مقابل مشکلات فراوان زندگی نیز ایجاد خواهد کرد.

ب) فراگیری علم و دانش

بنا به شواهد قطعی تاریخ و مطابق آیات قرآن کریم، ضمیر باطنی رسول اکرم(ص)، از تعلیم و فراگیری دانش بشری، پاک بوده است. او انسانی است که مکتبی، جز مکتب تعلیم الهی ندیده و جز از حق، دانش نیاموخته است. با این حال او معلم بشر و پدید آورنده دارالعلم‌ها و دانشگاه‌ها است. و همگان را به فراگیری هر چه بیشتر دانش فرامی خوانده است.

احادیث فراوانی از آن حضرت در باب فراگیری علم و دانش و جایگاه و اهمیت آن روایت شده است. در اینجا به روایتی اشاره می‌شود که به خوبی بیانگر جایگاه و عظمت علم و عالم از دیدگاه پیامبر اکرم(ص) است. یکی از انصار نزد پیامبر(ص) آمد و گفت اگر بنا باشد جنازه‌ای را تشییع کنم یا در مجلس مرد دانشمندی حاضر شوم حضور مرا در کدامیک از این دو دوست‌تر می‌دارید. حضرت فرمودند: «اگر کسانی باشند که در پی جنازه روان شوند و آن را به خاک سپارند حاضر شدن در مجلس عالمی که علوم و احادیث و آیات الهی را بیان می‌نماید از حضور در تشییع هزار جنازه و عیادت نمودن از هزار بیمار و برپا ایستادن برای عبادت خدا در هزار شب و روزه داشتن در هزار روز و صدقه دادن هزار دینار به فقیر و گزاراندن هزار حج و حضور در هزار جنگ در راه خدا فضیلت بیشتری دارد. این‌ها کجا به پای حضور در مجلس علم الهی می‌رسد!؟ آیا ندانسته‌ای که حیات و زنده بودن قلب به آموختن علم الهی است و مرگ و نابودی قلب آدمی به جهل و نادانی است!؟»

پیامبر اعظم(ص) ارزش و جایگاه طالبان علوم دینی و الهی را چنین وصف می‌کند: «کسی که به دنبال یادگیری علوم الهی و مسائل دینی‌اش اقدام کند مانند کسی است که روزها را روزه و شب‌ها را به شب زنده‌داری تا صبح پرداخته و آموختن یک مسأله شرعی برای شخص بهتر از این است که به اندازه کوه ابوقبیس در راه خدا طلا انفاق نماید.

پیامبر اعظم(ص)، وجود فرد دانا و عالم را در میان مردم نادان چنین توصیف می‌فرماید: «شخص دانا و فهمیده نسبت به مسائل و احکام دینی در میان مردم نادان همچون زنده‌ای است در میان مردگان و هر چیزی حتی ماهیان دریا و گزندگان و درندگان و چهار پایان برای دانشجوی علوم الهی طلب آمرزش می‌کنند، پس دانش دینی را بجوئید که آن و سیله پیوند میان شما و خدای عزوجل است و همانا طلب دانش دینی بر هر مسلمانی واجب است.

آن حضرت حسرت خورندگان به علم در قیامت را دو دسته معرفی کرده و می‌فرماید: «دو کس در قیامت از همه مردم بیشتر حسرت می‌خورند مردی که در دنیا برای طلب علم دین فرصت داشته ولی به خاطر تنبلی به جستجوی آن نرفته، دیگری مردی است که دانش دین را به دیگران آموخته و آنها به آن عمل نموده و به بهشت رفته‌اند، ولی خود عمل به آن دانش نکرده و باید به جهنم برود.

همچنین آن حضرت ارزش دانش مؤمن را با تعبیری زیبا چنین وصف می‌کند: «هر مؤمنی بمیرد و یک ورق کاغذ از او بماند که دانشی بر آن باشد آن ورقه روز قیامت میان او و دوزخ حائل و مانع شود و خدای تبارک و تعالی به هرحرفی که در آن کاغذ نوشته شهری در بهشت به او دهد که هفت برابر دنیا باشد»

ج) مهربانی و محبت

از مجموع نیازهای آدمی، «نیاز عاطفی» از مهمترین آنها به شمار می‌آید. بدون محبت می‌توان زنده بود؛ ولی نمی‌توان زندگی کرد. دین اسلام به محبت، خوش خلقی و برخورد نیکو با مؤمنان اهمیت زیادی داده است و آن را یکی از ارزش‌های والای اخلاقی می‌داند.

ابراز محبت و مهربانی با بندگان خدا از ویژگی‌های بارز پیامبر اکرم(ص)، بوده است. سیره عملی و رفتار و معاشرت‌های فردی و اجتماعی پیامبر اکرم(ص)، مملو از مهر و رحمت و عطوفت است. آن حضرت نسبت به همه مردم، حتی نسبت به کودکان دلسوز و مهربان بود.

خداوند در آیه ۱۲۸ سوره توبه، مهربانی پیامبر اکرم(ص) را در برابر مؤمنان، چنین بیان می‌کند: «عَزِيزٌ عَلَيهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ به رنج افتادنتان بر او گران و دشوار است، به شما دلبسته است و به مؤمنان دلسوز و مهربان.

در مقابل در آیه دیگری جدیت و سرسختی آن حضرت را در برابر کافران ذکر می‌کند: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ؛ محمّد فرستاده خداست و کسانی که با اویند بر کافران سرسخت و در میان خود مهربانند.

گرچه خوش خلقی در هر جا و هر زمانی مورد ستایش و از سفارش‌های حضرت رسول(ص) است، اما رفتار نیکو در خانه و خوش رفتاری با اعضای خانواده سفارش ویژه پیامبر اکرم (ص) بوده، به گونه‌ای که یکی از شاخص‌های افراد نیک، برخورد مناسب و نیکو با خانواده است. آن حضرت در روایتی فرمودند: بهترین مردم از نظر ایمان، کسی است که دارای نیکوترین اخلاق باشد و لطیف‌ترین رفتار را با خانواده‌اش داشته باشد و من لطیف‌ترین شما نسبت به خانواده‌ام هستم.

در روایت دیگری، به نقل از یکی از همسران آن حضرت آمده است: کسی خوش خلق‌تر از پیامبر(ص) نبود. هیچ کس از اصحاب و خانواده‌اش او را صدا نمی‌کرد، مگر اینکه آن حضرت در پاسخ او لبّیک می‌گفت. رحمت و محبت پیامبراکرم (ص) به نحوی وسیع و بی‌پایان بوده است تا آنجا که عملاً به دوستان و پیروان خود در سطحی بسیار وسیع، درس احسان و محبت را می‌آموخت.

با بررسی کوتاهی در سیره و تاریخ پیامبر اکرم(ص) می‌توان به این نتیجه رسید که راز موفقیت آن سرور کائنات در انجام رسالت خطیر خویش، بیش از هر عاملی، حُسن خلق و رفتار نیک آن حضرت بود که سبب گسترش و نفوذ آیین وی در اعماق جان‌ها و در نقاط مختلف جهان شده است. رسول مکرم اسلام(ص) با این راهکار که از کلام وحی آموخته بود، نه تنها انسان‌های مستعد و آماده هدایت را جذب می‌کرد، بلکه دشمنان قسم خورده‌اش را نیز تبدیل به دوستان صمیمی می‌نمود هر فرد و نهادی بخواهد این را بپیماید باید چنین کند.

در گرامیداشت صاحب عروة

بیست و هشتم رجب سالروز در گذشت آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی (۱۲۴۸ق-۱۳۳۷ق) از فقهای شیعه و نویسنده کتاب **العروةالوثقی** است که پس از درگذشت آیت‌الله سید محمدحسن شیرازی، به مرجعیت رسید.

زندگی و تحصیلات

سیدمحمدکاظم یزدی در سال ۱۲۴۷ق یا ۱۲۴۸ق، در یکی از روستاهای یزد به دنیا آمد. پدرش سیدعبدالعظیم کشاورز بود و وی نیز تا مدتی کشاورزی می‌کرد اما بعدها به تحصیل علم روی آورد. او آموختن مقدمات دروس حوزوی را از سال ۱۲۵۶ق در مدرسه محسنیه یا دومنار یزد آغاز کرد. چهار سال بعد برای ادامه تحصیل، به مشهد رفت و دروس «سطح» حوزه و نیز هیئت و نجوم و ریاضی را فراگرفت. در سال ۱۲۶۵ق هم به اصفهان مهاجرت کرد و در مدرسه صدر اقامت گزید و در درس شیخ محمدباقر نجفی حاضر شد تا از او اجازه اجتهاد گرفت. در سال ۱۲۸۱ق، با اجازه و معرفی محمدباقر آقا نجفی اصفهانی به نجف رفت. و در مدرسه صدر نجف ساکن شد. ورود سید به نجف با وفات شیخ مرتضی انصاری و انتقال مرجعیت به میرزای شیرازی مصادف بود. او پس از مدتی، امام جماعت صحن علوی شد. سید کاظم پس از رفتن میرزای شیرازی به سامرا، در نجف ماند و به تدریس علوم حوزوی پرداخت تا اینکه به مرجعیت رسید.

آیات محمدباقر آقا نجفی اصفهانی، سید محمدباقر خوانساری، نویسنده روضاتُ الجنات، سید محمدهاشم خوانساری، ملامحمد جعفرآبادی، مولی حسن بن محمد اردکانی، استاد علوم ادبی او، سید محمدحسن شیرازی، شیخ مهدی جعفری، شیخ راضی نجفی، فرزند شیخ محمد جعفری و شیخ مهدی آل کاشف‌الغطاء از اساتید سید بودند و در کرسی تدریس نیز شاگردان بنامی تربیت کرد که آیات محمدحسین کاشف‌الغطاء، شیخ محمدتقی بافقی، آقا ضیاء عراقی، سید عبدالحسین شرف‌الدین، سید حسین طباطبایی قمی، سید محمد حسینی همدانی، محمدحسن نویسی قمی، سید حسن مدرس، حسنعلی نخودکی اصفهانی، سید محمدتقی خوانساری، علی‌اکبر نهاوندی، سید جمال‌الدین گلپایگانی، مصطفی مجتهد تبریزی، سید محسن امین، سیدمحمد حجت کوه‌کمری و آقابزرگ تهرانی ازجمله آنها می‌باشند.

تعداد شاگردان سید محمدکاظم یزدی، چنان‌که در مقالات کنگره بزرگداشت وی آمده، ۳۵۰ تن ذکر شده اما بنابر پژوهشی دیگر، شاگردان وی تا ۷۵۰ نفر ذکر شده است.

جایگاه علمی

به گزارش اَعیان‌الشیعه، در حلقه درسی سید یزدی، حدود دویست نفر می‌نشستند و سید محسن امین او را فقیهی لغت‌دان و ادیب معرفی کرده و گفته کتاب **عروةالوثقای** او چنان اهمیت داشت که هرکسی می‌خواست در منصب مرجعیت قرار گیرد، بر آن تعلیقه می‌نوشت. آیت‌الله محمد غروی در کتاب معَ علماءِ النّجفِ الاشرف، سید کاظم یزدی را دریای علم و تحقیق و متبحر در معقول و منقول معرفی کرده و نوشته است وی بر همه فروعات فقهی و متون احادیث، حضوردهن داشت. آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی با واسطه از آقا ضیاء عراقی نقل می‌کند که

سید محمدکاظم یزدی از آخوند خراسانی، اعلم بوده و علت آن تلاش و دقت‌نظر بیشتر سیدِ یزدی در فقه بوده است.

آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی در سال ۱۳۱۲ق بعد از وفات میرزای شیرازی، به مرجعیت رسید. در آن روزها آخوند خراسانی و شیخ محمد طه نجف نیز از مراجع زنده شیعیان بودند که پس از درگذشت آن‌دو، سید محمدکاظم یزدی تنها مرجع زمان خود شد. بعد از درگذشت او مرجعیت به آیات میرزامحمدتقی شیرازی و سید اسماعیل صدر رسید.

مواضع سیاسی

آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی، نسبت دیگر مراجع هم‌عصرش، همچون آخوند خراسانی کنش سیاسی کمتری داشت و فعالیت سیاسی او غالباً در قالب صدور تلگراف و نوشتن بیانیه بود اما به جهت جایگاهش به عنوان مرجعی برجسته، همین مقدار فعالیت بسیار حائز اهمیت بود. برخی از فعالیت‌های سیاسی سید محمدکاظم یزدی به شرح زیر است.

حمایت از شرکت اسلامیه

در سال ۱۳۱۶ق برخی از متدینان برای مبارزه با نفوذ اقتصادی بیگانگان، شرکت اسلامیه را در اصفهان تأسیس کردند. سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی همراه با دیگر علما چون آخوند خراسانی، میرزا حسین نوری، شریعت اصفهانی و سید اسماعیل صدر با نوشتن تقریظ بر کتاب لباس‌التقوی که در حمایت از این شرکت و ترغیب مردم به خرید محصولات داخلی نوشته شده بود، آن را تأیید کردند.

فتوا علیه استعمار ایتالیا، روس و انگلیس

در پی اشغال کشور لیبی توسط قوای ایتالیایی و نیز هجوم قوای روس و انگلیس به ایران، سید کاظم یزدی در سال ۱۳۲۹ق فتوایی صادر کرد و در آن آمادگی همه مسلمانان «از عرب و ایرانی» را برای «عقب راندن کفار از ممالک اسلامی» واجب شمرد.

اعلان جهاد علیه انگلیس

در جنگ جهانی اول و با اشغال عراق به دست نیروهای انگلیسی، آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی، همراه عالمانی چون محمدتقی شیرازی و شیخ‌الشریعه اصفهانی برضد انگلیس اعلان جهاد داد. در این جهاد بر ضد انگلیسی‌ها، فرزندش سید محمد به شهادت رسید.

مشروطه

سید یزدی در نه